

رسول پویان

نام نیکو

هرکه بشکل و صورتی در عرصه پاگذاشت
خرم کسی که نام و نشانی به جا گذاشت
دنیا به کس وفا نکند چشم دل گشا
جمشید جام جم؛ و موسا عصا گذاشت
تابوت و تخت و لذت و قدرت نشد تمام
مُهرِ عدم به دفتر خان و گدا گذاشت
کلبی اگر سکندر دوران نشد ولی
قصر فنا و همت عالی بنا گذاشت
خاخام و شیخ و راهب و پاپ زمانه نیز
بنیان کاخ حيله و مکر و ریا گذاشت
درویش با صداقت و اخلاص واقعی
صد پشت پا به قدرت هر دو سرا گذاشت
چنگیز و هیتلر جهان را به خون کشید
حافظ ترانه و غزل دل به ما گذاشت
آنی که زلف تار بتان چنگ می زند
انگشت معرفت به لب دلربا گذاشت
رند خراب باده خیام می کشد
مستانه پای عشق به عرش و سما گذاشت
کرگس اگر به لاشه بد بو فتاده است
پا بر سریر قلّه هستی هما گذاشت
سرمایه دار جمع کند سیم و زر ولی
حاتم به جود و داد بنای سخا گذاشت

چه گوارا جرقه بی تابید لیکن در عمل
حماسه کلان به جهان بقا گذاشت
تا کاسترو به سرحد عمر نود رسید
در پشت سر هزار و دو صد ماجرا گذاشت
تسلیم نشد به سلطه زور و زر کسی
آزادگی به ارث به خلق خدا گذاشت
نام نیکو به دفتر سرخ زمان نبشت
بنیاد عدل بر سر فقر و غنا گذاشت

28/11/2016

رسول پویان

ساز عشق

بی شوق عشق و مستی یک لحظه سال گردد
با یار خوب و همدل عمری به حال گردد
عشق و امید در دل نیروی جاودان است
با رنگ و بوی خالص نور وصال گردد
در دل اگر نباشد زنگ ریا و تزویر
چون چشمه گوارا پاک و زلال گردد
در اضطرب دل ها مهر و وفا بمیرد
در مجمع تناقض جنگ و جدال گردد
گر چشم دل نبیند راهی که عشق پوید
هرسو قدم گذاری پر کند و کال گردد
ورگوش دل گشایی با ساز عشق و مستی
والله که زندگانی بس ایده آل گردد
احساس عشق در دل گر غرق آید باشد

نور لطیف دل ها محو ضلال گردد
افرشتگان خوشخو مهر پری گزینند
ذهن طلسم دیوان پر جنّ و آل گردد
عشق و وفا در دل آیین وصل گیرند
تا عمق عمر انسان اوج کمال گردد
در سینه هراسان نور یقین نتابد
بر لوح وهم و تشویش محو جمال گردد
از زور و زر نیابی آرامش دل و جان
در گیرو دار قدرت عمری زوال گردد
در ذهن و دیده و دل گر عشق یار داری
هم نور جان گیری هم دید و فال گردد
عشق و وصال دل ها بنیان زندگانی است
یک روز عیش و مستی روزی عیال گردد

21/6/2016